

آیین زرتشت

گاهی مشاهده می‌کنیم برخی با خواندن یک یا چند کتاب درباره تاریخ گذشته چسان به طور قطعی اظهارنظر می‌کنند و همه نظریات دیگر را مردود می‌شمارند که امر بر خودشان هم مشتبه می‌شود. اما وقتی تلاش دیگران برای درک حقایق تاریخی را می‌بینیم به کوچکی کار خود و شتابزدگی رایج پی می‌بریم. خانم مری بویس استاد مطالعات ایرانی دانشگاه لندن یکی از این دیگرانی است که برای شناخت تاریخ ایران و به ویژه کاری پژوهشی درباره زرتشت گذشته از مطالعات تاریخی و علمی، رنج سفر را بر خود می‌خرد و به ایران می‌آید و مدتی را در روستاهای گرم و غبارآلود و کویری یزد در میان زرتشتیان زندگی می‌کند تا از نزدیک با سنت‌ها و فرهنگ این گرایش دینی آشنا شود.

با این روح جست‌وجوگر و تشنه حقیقت است که او به یکی از ایران‌شناسان و شرق‌شناسان معاصر تبدیل می‌شود و در سال ۱۹۶۳ کرسی استاد ایران‌شناسی دانشگاه لندن را در اختیار می‌گیرد. از او آثار و تالیفات زیادی درباره مسائل مختلف ایران باستان منتشر شده است.

از جمله این آثار کتاب «آیین زرتشت کهن روزگار و قدرت ماندگارش» است که سال گذشته توسط ابوالحسن تهامی به فارسی برگردانده شد و موسسه انتشارات نگاه آن را به بازار نشر عرضه کرد.

دکتر مری بودیس در سال ۱۹۸۵ در دانشگاه کمبلیا پنج سخنرانی درسی تحت عنوان «کیش زرتشت، سه هزار سال ایمان» ایراد کرد که مجموعه آن سخنرانی‌ها کتاب مزبور شده است. در دو فصل نخست به تاریخ زرتشت و زادبوم زرتشت پرداخته و نظریات معمول را رد کرده و با استناد به مدارک تاریخی بر این فرضیه تأکید کرده است که زرتشت حداقل ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح زیسته است. در فصلی دیگر آموزه‌های اساسی زرتشت را مورد بررسی قرار داده و تلاش کرده در این زمینه نیز سره را از ناسره تشخیص دهد.

دکتر بودیس در سخنرانی‌های دیگر خود به تأسیس جامعه زرتشتی و توسعه آن در طول زمان پرداخت. این ایران‌شناس انگلیسی تحولات جامعه زرتشتی را در بستر تاریخ پی گرفته و عقاید و آداب و فرهنگ زرتشتیان را در دوره‌های مختلف تاریخی بازشناسی کرده است.

از جمله در فصلی به دین زرتشت به عنوان دین امپراتوری نگریسته و وضعیت آن را در زمانی که حکومت از آن حمایت کرده و به نوعی دین دولتی درآمده است مورد بررسی قرار داده است.

در این درس‌گفتار به ویژه دوران ساسانیان را معرفی می‌کند. همچنین در فصلی دیگر وضعیت زرتشتیان و عقاید آنها را در دوره اسلامی بررسی می‌شود. کتاب در پایان هر فصل بخشی به نام یادداشت‌ها دارد که توضیحاتی پیرامون مطالب متن یا سند آنها ارائه داده است.

مساله ایران و اسلام و ماهنامه مهر و ناهید

رابطه ایران و اسلام از جمله مباحثی است که از گذشته ایام از موضوعات جالب و مورد توجه برای ایرانیان دانش‌پژوه بوده است. این روزها نیز این مباحث توجه عموم را به خود جلب کرده است. هر چند این توجه نه از باب تحقیق و پژوهش که آلوده به مسائل سیاسی روزمره است اما برای درک این رابطه و اثرگذاری متقابل اسلام و ایران نیاز به تحقیق و پژوهش‌های علمی و کارشناسی است. مجله فصلی مهر و ناهید در شماره نهم خود مقالات بسیار ارزشمندی پیرامون این موضوع دارد که برای پژوهشگران علاقه‌مند به این موضوع درخور توجه است. در یک مقاله با عنوان «تاثیر آموزه‌های تربیت دینی بر فرهنگ و تمدن ایران» نوشته دکتر محمدصادق غلام‌چشمیدی استاد دانشگاه مستقیماً اثرپذیری ایران از فرهنگ اسلامی و نتایج آن را بررسی کرده و همچنین نقش ایرانیان را در گسترش و تحولات فرهنگی در حوزه اسلامی نشان داده است. اما مقاله دیگری با عنوان «بررسی غالیگری با نگاهی بر اندیشه فره ایزدی» از فریده فرهنگ‌نژاده که عضو هیات علمی دانشگاه پیام‌نور است موضوع تفکرات افراطی را که به مبالغه درباره ائمه شیعی روی آوردند بررسی کرده و کوشیده است ریشه‌های تاریخی شکل‌گیری این جریان فکری را بازشناسی کند.

در این مقاله تحقیقی نشان داده است عقاید رایج درباره فره ایزدی و اندیشه‌های مذهبی قبل از اسلام در جامعه ایرانی در شکل‌گیری جریان غالیگری موثر بوده و برخی از عقاید این فرقه از گذشته ناشی می‌شود. فصلنامه مهر و ناهید که سال پنجم انتشار خود را می‌گذراند، ماهنامه‌ای مختص ایران‌شناسی و مردم‌شناسی است که مقالات دیگری نیز در این زمینه دارد. از جمله تحلیل مردم‌شناسی مراسم عروسی سنتی و نمادهای آن که با تأکید بر ایل ملکشاهی، نمادها و ویژگی‌های مراسم عروسی در این بخش از جامعه ایرانی را ریشه‌یابی تاریخی کرده و کوشیده منشأ تاریخی آنها را بیابد. در مجموع این فصلنامه تاریخی هر چند کمتر شناخته شده اما از نظر علمی و کارشناسی گرانقدر و قابل توجه است.

شما و تاریخ

ما تاریخی کهن داریم و به درازی آن از رنج‌ها و گنج‌های بیشتری نسبت به سایر ملت‌ها برخوردار شده‌ایم. گنجینه آثار باستانی ما سرمایه ملی غیرقابل تکرار و غیرقابل تولیدی است که در جای‌جای این سرزمین کهن به چشم می‌خورد، درحالی که چندان قدر آن ندانیم و از فرط وفور به چشم‌مان نیاید. از سوی دیگر گذشته پرمجاری ما مشحون از تجربیاتی است که خود چراغی برای ساخت آینده است.

اما در این زمینه هم ما نیازمند تلاش بیشتری هستیم. مرور گذشته‌ها و رنج‌هایی که پدران ما کشیدند بی‌تردید می‌تواند ما را در حل مشکلات جاری و آینده یاری رساند. از این رو صفحه تاریخ گرچه مربوط به گذشته است اما بی‌مناسبت با امروز و فردا نیست. ما در سطح ملی نیازمند بازنگری و بازبینی گذشته‌ای هستیم که بر پایه آن باید بناهای تازه را بنیاد نهیم. از این رو صفحه تاریخ به روی همه هموطنان گشوده است تا از تجارب و مطالعات و پژوهش‌های تاریخی شما بهره‌مند شود. طبیعی است نسبت به گذشته نیز نظرگاه‌های متفاوت و گاه متضادی وجود داشته باشد و بی‌گمان در آن زمینه امکان گفت‌وگو و تبادل نظر بیشتر از سایر مسائل فراهم است. مطالب خود را می‌توانید به این آی‌میل ارسال کنید:
sa_hetarikh@gmail.com منتظر نظرات و انتقادات و آثار مستند شما هستیم.

۱۲ تاریخ سال پنجم ■ شماره ۱۰۸۲ ■ یکشنبه ۱۸ مهر ۱۳۸۹



ترگل منطقیان

فرخی یزدی به روایت خودش: «هنگامی که من به دنیا آمدم ناصرالدین‌شاه بر ایران حکومت می‌کرد. البته در این کار تنها نبود؛ ۸۵ زن و معشوقه با صدها مادرزن و پیرزن به اضافه مقدار زیادی پسر و دختر و نوه و نتیجه او را دوره کرده بودند. اینان ایران را مثل گوشت قربانی بین خود تقسیم کرده بودند و خون مردم را توی شیشه می‌کردند. مخلص پس از چند سال خاک‌بازی مثل همه بچه‌های مثل خودم به مدرسه رفتم. مدرسه مال انگلیسی‌ها بود. آنها هم درس می‌دادند و هم خبرکشی برای دولت.

در عوض هر کاری که می‌خواستند می‌کردند. هم پول مردم را بالا می‌کشیدند و هم به مردم گرسنگی می‌دادند و هم مثل سگ هار به جان مردم می‌افتادند. باز هم طلبکار بودند. انگار از کره مریخ آمده‌اند. از ۱۵سالگی مرا ترک تحصیل دادند. به ناچار به کارگری مشغول شدم و درس زندگی را از کلاس اول شروع کردم و با زندگی واقعی آشنا شدم. مدتی پارچه‌بافی کردم. چند سال کارگر نانایی بودم. در مدرسه اجتماع چه چیزها که ندیدم. حتی آردی که به ما می‌دادند پر بود از بونجه و خاک اره که به خورد خلق‌الله داده می‌شد. ساعتی که کار نداشتم در کارهای اجتماعی شرکت می‌کردم و برای مردم کتاب و روزنامه می‌خواندم. با اینکه جوان بودم از شعرای درباری خوشم نمی‌آمد. از شما چه پنهان شعری در وصف حاکم شهر ساخت و برای مردم خواندم. سرانجام به گوش حاکم رسید دستور داد لب و دهنام را با سوزن و نخ بدوزند و به زندان بیندازند.»

میرزا محمدتقی یزدی متخلص به فرخی یزدی ۱۸ سال قبل از مشروطیت در محله خواجه خضر در سال ۱۲۶۸ شمسی متولد شد و تا ۱۶سالگی به فراگیری فارسی و علوم مقدماتی در مدرسه مرسلین مشغول تحصیل بود. ذوق سروده‌هایی با مضامین اجتماعی داشت. از کودکی روحیه و تفکر مقابله با ستم در او رشد کرد و افکارش را به نظم درمی‌آورد. فرخی ۲۱ساله در نوروز سال ۱۲۹۰ که مصادف با چهارمین سال مشروطه است در انتقاد از وضعیت دارالحکومه یزد به والی‌گری ضیغم‌الدوله قشقایی مسمطی به این مضمون سرود و برای مردم خواند.

عید جم شد ای فریدون خوتِ بِتِ ایران‌زمین مستبدی خوی ضحاکسی است این خو نی وزین

تا ز ظالم می‌نماید عدل سلب احترام با زبان شعر می‌گویم بی ختم کلام لیک گویم گر به قانون مجری قانون شوی بهمین کی‌خسرو و جمشید و افریدون شوی جاسوسان کار خودشان را کردند و حاکم دستور داد سه بخیه به لب‌های او بزنند و فلکش کنند و به زندانش افکنند. خبر در شهر پیچید و دارالحکومه بلوا شد و مردم در تلگرافخانه متحش شدند. وزیر کشور استیضاح شد و بی‌شرمی خبرهای یزد را شایعه خواند. فرخی دو ماه در زندان بود و با زغال بر دیوار مسلخ نوشت:

بزم‌نیل‌نگردر اگر عمرطی من‌وضیغم‌الدوله‌وملک‌ری به آزادی ار شد مرا بخت یار برآرم‌آن‌بختیاریدمار جای زخم‌ها تا آخر عمر بر لبان فرخی بود. اغراق نکرده‌ام اگر فرخی را نگیں تمامی شاعران دورانش بنامم. او گل‌بانگ خرد و دانایی و تبلور عشق به آزادی است. چاپلوسی و نوکرصفی را پشت می‌داشت. دادخواهی و استقلال مردم آرزویش بود وقتی که می‌گوید: آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی دست خود ز جان شستم از برای آزادی تا مگر به دست آرم دامن وصالش را می‌روم به پای سر در قفای آزادی در محیط توفان‌زا ماهرانه در جنگ‌ست ناخداي استبداد با خدای آزادی دامن محبت را اگر کنی ز خون رنگین می‌توان تو را گفتن پیشوای آزادی

سر به پای آزادی

فرخی ز جان و دل می‌کند در این محفل دل نثار استقلال جان فدای آزادی فرخی از جان و دل غزلباش را چون پتک بر فرق ستمگران و وطن‌فروشان آن دوران می‌کوبد. این شهید اندیشه و قلم در سال ۱۲۹۰ شمسی به تهران می‌آید. مقالات و اشعارش را به نشریات آن روز می‌دهد لیکن چه کسی جرأت دارد این حماسه‌ها را به گوش مردم برساند. به همین جهت در سال ۱۳۰۰ روزنامه طوفان را بنا می‌نهد که سال اول روزهای جمعه و دوشنبه و سال‌های بعد دوشنبه، چهارشنبه و جمعه و بعدها به صورت هفتگی آن را منتشر کرد.

سردبیر فرخی و مدیرمسوول سیدعلی‌اکبر موسوی‌زاده‌یزدی است. سمت چپ صفحه اول به یکی از سروده‌های فرخی مزین است. این نشریه طی هفت سال انتشار، ۱۵ بار توقیف شد. نه تاریخ را تغییر می‌داد و نه مظاهر بود و تمام همتش بیان درد مردم، رسوا کردن قلدرها، اجرای قانون و آزادی‌های سیاسی بود و در ضمن با انتشار طوفان مبارزاتش را جهت می‌داد. نفرتش را از وثوق‌الدوله در طوفان چنین‌بل‌می‌کند

داد دستور دیوخوی ز بیداد کشور جم را به باد بی‌هنری داد دادقراری کهبی‌قراری‌ملت زان به فلك می‌رسد ز ولوله و داد طوفان چهارم آبان ۱۳۰۳ حکم‌نخست‌وزیری رضاشاه از طرف احمدشاه قاجار را این گونه بیان می‌کند: «هنوز هم مردم غفلت‌زده و خوش‌باور ایرانی خوابی ندیده‌اند که حامیان قدرت زود زود مشغول تعبیر کردن هستند... اگر می‌خواهید مثل دو هزار سال پیش عقیده خود را به قبر و فشار به مردم تحمیل کنید بدون تردید سر شما به سنگ خواهد خورد. ما با اصلاحاتی موافق هستیم که گردش و حرکت چرخ آن به دست عامه و اراده ملت باشد. فعلاً خواب ندیده را نباید تعبیر کرد» و باز در شماره ۳۷ آذر ۱۳۰۲ می‌پرسد: امنیت چیست؟ و به سردار سپه یادآوری می‌کند که چرا مدیر روزنامه اقدام آقای خلیلی را بدون مجوز به بین‌التهرین تبعید و روزنامه‌اش را توقیف کرده است.

«امنیت فقط منکوب کردن راهزنان کوه و بیابان و قطع ریشه شرارت‌اشرار و دزدان نیست. امنیت این است که عموم مردم بدون استثنا از هر نوع تعرض مصون باشند.

امروز ما موظف هستیم که سردار سپه را یادآوری کنیم: گذشته از اینکه دنیای ما نادر و ناپلئون نمی‌پروراند، اگر می‌خواهید در ردیف جهانگیران مالک‌الرقاب نام شما ثبت نشود لاقلاً از رویه و طریقه ایشان پیروی نکنید. به عبارت آخر، تحت کلمه اجرای قانون با اراده فردی حکومت نکنید.» با شناختی که مردم از فرخی داشتند در سال ۱۳۰۷ در دوره هفدهم قانونگذاری به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخابش‌کردند.

از همان اول به خاطر جسارت و رسوا کردن نماینده‌های رضاشاه در مجلس بسیار تحت فشار بود. حتی او را طوری می‌زنند که بینی و لبش شکافته می‌شود. در مجلس متحصن می‌شود.

با محمدرضا طلوع نماینده رشت جناح اقلیت را تشکیل می‌دهد. در دهمین سال انقلاب شوری به آن کشور دعوت می‌شود. موقع برگشت سفرنامه‌ای در شماره‌ای از طوفان می‌نویسد که این نشریه برای همیشه توقیف می‌شود.

فرخی طرزی دلنشین دارد، به این روایت: «تمام نمایندگان یا خواب بودند یا در حال چرت زدن. «مجلس» جای راحتی بود. صندلی‌های نرم و تمیز، هوای مناسب، من به خودم مظنون شدم نکند مریضم. به این جهت پیش دکتر رفتم. عین مطلب را گفتم. دکتر گفت نماینده ملت خواب ندارد و همیشه بیدار است.

وکیل‌الدوله به بیداری‌شان هم خواب است.

ما دو سه نفر نه‌تنها خواب‌مان نمی‌برد بلکه در سخنرانی‌ها پروری هم می‌کردیم.»

دوره نمایندگی وی تمام نشده بود که در تیرماه ۱۳۰۹ از ترس پلیس ایران پس از آوارگی به مسکو گریخت. در آنجا مصاحبه‌ای می‌کند که حرف‌هایش به کام خرس قطبی «شوری» عسل نیست، لذا منجر به اخراجش می‌شود. اجازه ورود به ایران را ندارد و اجباراً به برلین می‌رود. ایرانیان مقیم آلمان در دادگاهی علیه رضاشاه اقامه دعوی می‌کنند. فرخی به عنوان شاهد در آن دادگاه حاضر می‌شود. هم‌زمان عضو تحریریه روزنامه پیکار ارگان ایرانیان مقیم آلمان است. فرخی با اینکه در امنیت بود لیکن روح بی‌قرارش سازگار با اقامت در کشوری بیگانه نیست. عشق مفروط او به ایران سبب شد در دام امان‌نامه رضاخان بیفتد. در سال ۱۳۱۱ یا ۱۳۱۲ وزیر دربار «تیمورتاش» دیداری از آلمان دارد و گویا پیگیر دادگاه علیه رضاشاه بوده و قول مساعدت به شاهد این دادگاه می‌دهد و از طرفی فرخی از آلمان اخراج می‌شود. (چه قول مساعدت و اخراج از تبارنی علیه وی حکایت می‌کند). فرخی به ایران می‌آید.

شهربانی وی را احضار می‌کند. به علت شکایتی که در سال ۱۳۰۹ شخصی به نام رضا کاغذفروش علیه وی تنظیم کرده لیکن رضاشاه تأکید می‌کند فرخی را نزدیک کاخ تابستانی وی تحت‌نظر بگیرند و مفتش‌امینات ناظر وی باشند. ارتباطش با دنیای خارج قطع باشد. شاعر چون پرنده‌ای خشمگین خود را به دیوار قفس می‌کوبد و بلندبلند مسبب اوضاع را فحش می‌دهد. دستور می‌رسد او را به خاطر بدهکاری‌اش به کاغذفروش بازداشت کنند. سرانجام به زندان می‌افتد و طلبکار را جبراً به شهربانی احضار می‌کنند که شکایتی علیه فرخی تنظیم کند. در نتیجه به ۲۷ ماه زندان محکوم می‌شود. در زندان یک بار دست به خودکشی می‌زند و روی دیوار محبس می‌نویسد:

زین محبس تنگ در گشودم رفتم زنجیر ستم پاره نمودم رفتم بی چیز و گرسنه و تهیدست و فقیر زان‌سان که نخست آدمم من رفتم نگهبان متوجه می‌شود و پزشک را خبر می‌کنند. این بار او را به خاطر اسانه ادب به ذات مقدس همایونی به ۳۰ ماه زندان محکوم می‌کنند. فرخی در سراسر دادگاه ساکت است. بدون اینکه حکم را امضا کند زیر حکم می‌نویسد: «قضاوت با مردم است.»

به زندان قفس مرغ دلم چون شاد می‌گردد / مگر روزی که از این بند غم آزاد می‌گردد دلم از این خرابی‌ها بود خوش زآنکه می‌دانم / خرابی‌ی چون که‌از حد‌بگذرد آیدام می‌گردد طپیدن‌های دل‌ها ناله شد آهسته‌آهسته/ رساتر گر شود این ناله‌ها فریاد می‌گردد ز اشک و آه مردم بسوی خون آید که آهن را / دهی گر آب و آتش دشنة فولاد می‌گردد این غزل حکم تبر خلاص بود. جلاذ رضاشاه وی را به بهانه مریض بودن به بیمارستان زندان می‌فرستد و در ۲۵ مهر ۱۳۱۸ در تاریکی سلول با آمپول هوا به زندگی سراسر تلاش این شهیر خاتمه می‌دهند.

درتاییدت‌زریق آمپول‌ها

بعد از فرار رضاشاه، دادگاهی پزشک احمدی را به جرم کشتن سردار اسعد و فرخی‌یزدی به مرگ محکوم کرد و یکی از شهود دادگاه به نام پزشک‌فقا فتح‌الله بهزادی می‌گوید: «من در بیمارستان زندان موقت دیدم شیشه‌های حمام (سلول) محل نگهداری فرخی را با گل سفید مسدود کردند. دکتر احمدی آنجا بود. من برای معالج مافوقم به بیرون رفتم، دو ساعت بعد برگشتم.

پزشک احمدی نبود. کلید سلول فرخی را خواستم که آمپولش را تزریق کنم. گفتند پزشک احمدی زده در حالی که پزشک احمدی هیچ وقت خودش آمپول به بیمار



امنیت فقط منکوب کردن راهزنان کوه و بیابان و قطع ریشه شرارت اشرار و دزدان نیست. امنیت این است که عموم مردم بدون استثنا از هر نوع تعرض مصون باشند. امروز ما موظف هستیم که سردار سپه را یادآوری کنیم: گذشته از اینکه دنیای ما نادر و ناپلئون نمی‌پروراند، اگر می‌خواهید در ردیف جهانگیران مالک‌الرقاب نام شما ثبت نشود...

در حقیقت سال ۱۳۰۶ شمسی است؛ سالی که «حیدرخان» و «خیابانی» و «میرزا کوچک‌خان» کشته شدند، «عشقی» به گلوله مزدوران رضاشاه از پای درآمد، «عارف» در تبعید دق‌مرگ شد، «شرف‌الدین گیلانی» جامه جنون پوشید، «بهار» به همراه اقلیت مخالف رژیم از مجلس کنار گذاشته شد، «دهخدا» یکسر به کار تحقیق سرگرم شد، اما فرخی به اراده خود در مهلکه باقی ماند، نه بی‌نام و نشان و نه ساکت و آرام و نه به برززمین می‌رود. برعکس به عنوان یکی از دو نماینده مخالف رضاشاه پا به مجلس شورای ملی می‌گذارد که تنها بماند، تنها بچنگند و تنها بمیرد.» نویسنده محترم آقای حقیقت (رفیع) با یاد فرخی می‌گوید: «جسم یک انسان آگاه را می‌توان به بند کشید و به زندان انداخت. ولی فکر و اندیشه او را هرگز نمی‌توان از بین برد.»گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش / می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها

- سه شاعر انقلابی، داوود علی‌بابایی، انتشارات امیدفردا
- دیوان فرخی‌یزدی، حسین مکی، انتشارات علمی
- زندگی و شعر فرخی‌یزدی پیشوای آزادی،حسین‌مسرت،نشر‌ثاوث
- سه شهید قلم و اندیشه عبدالرضا حقیقت (رفیع)
- گذشته چراغ راه آینده، جامی
- شهر شعر فرخی، محمدعلی سپانلو، انتشارات علمی



چند تن از روزنامه‌نگاران - فرخی ردیف دوم، نفر سمت راست